



زبان‌شناسی شناختی و استعاره

دکتر ارسلان گل‌فام^۱

دانشکده علوم انسانی

دانشگاه تربیت مدرس

فاطمه یوسفی راد

دانشگاه تربیت مدرس

زبان‌شناسی شناختی، رویکردی است که به زبان به عنوان وسیله‌ای برای کشف ساختار نظام‌شناختی انسان می‌نگرد. این رویکرد که در سه دهه اخیر در زبان‌شناسی مورد توجه روزافزون قرار گرفته است، زبان را نمودی از نظام تصویری ذهن می‌داند. زبان‌شناسان شناختی معتقدند استعاره پدیده‌ای شناختی است و آنچه در زبان ظاهر می‌شود تنها نمود این پدیده شناختی است. از نظر زبان‌شناسان شناختی، استعاره به هرگونه فهم و بیان تصورات انتزاعی در قالب تصورات ملموس‌تر اطلاق می‌شود. در این مقاله سعی شده است تا شناخت مختصری از زبان‌شناسی شناختی و نقش مهم استعاره در این رویکرد به دست آید.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

این رویکرد به زبان به عنوان وسیله‌ای برای کشف ساختار نظام

شناختی انسان نگریسته می‌شود.

از آنجا که در زبان‌شناسی شناختی، زبان به عنوان بخشی از

قابلیت‌های شناختی انسان در نظر گرفته می‌شود، موارد زیر در

زبان‌شناسی شناختی اهمیت پیدا می‌کند:

۱- ویژگی‌های ساختاری مقوله‌بندی در زبان‌های طبیعی (نظیر

مدل‌های شناختی، تصاویر ذهنی و استعاره)

۲- فصل مشترک معناشناسی و نحو

۳- ارتباط میان زبان و تفکر که شامل مسئله نسبیّت و یا جهان‌های

تصویری و ... است.

پرسشی که ممکن است در آغاز مطرح شود، معنای دقیق واژه

«شناختی» در عبارت «زبان‌شناسی شناختی» است و اینکه زبان‌شناسی

شناختی چه تفاوتی با دیگر رویکردهای زبان‌شناسی دارد.

مقدمه

زبان‌شناسی شناختی (cognitive linguistics) رویکردی

است که زبان را وسیله‌ای برای سازماندهی، پردازش و انتقال

اطلاعات می‌داند. به لحاظ روش شناختی، تجزیه و تحلیل مبانی

تصویری (conceptual) و تجربی (experiential) مقولات زبانی

در زبان‌شناسی شناختی از اهمیت اساسی برخوردار است. در

زبان‌شناسی شناختی، زبان اساساً به عنوان نظامی از مقولات در نظر

گرفته می‌شود و ساختار صورتی زبان نه به عنوان پدیده‌ای مستقل،

بلکه در مقام نمودی از نظام مفهومی کلی (general conceptual

organization)، اصول مقوله‌بندی، سازوکار پردازش و تأثیرات

تجربی و محیطی مورد مطالعه قرار می‌گیرد (گیررتس، ۱۹۹۵). در

^۱ - نشانی تماس: تهران، پل گیشا، دانشگاه تربیت مدرس، دانشکده علوم



۳- بازآفرینی جهان در قالب مقولات زبانی

نقش بازآفرینی معنای زبانی بدان معناست که جهان به صورت عینی (objective) در زبان منعکس نمی‌شود. نقش مقوله‌بندی زبان، واقعیت محض را آینه‌وار منعکس نمی‌کند، بلکه ساختاری از جانب خود به جهان تحمیل می‌کند. در واقع زبان روشی برای سازماندهی دانشی است که خود منعکس‌کننده نیازها، علایق و تجربیات افراد و فرهنگ‌هاست.

حوزه‌های تحقیق در زبان‌شناسی شناختی

راهبرد کلی تحقیق در زبان‌شناسی شناختی دو ویژگی عمده دارد:

نخست آنکه، مطالعه فرایندهای مقوله‌سازی در درون واژگان به لحاظ روش شناختی، نقطه آغاز مطالعه فرایندهای مقوله‌سازی در کل دستور زبان است. اگر مقوله‌سازی زبانی هدف عمده مطالعات در زبان‌شناسی شناختی است، در این صورت یک روش ممکن برای شروع این کار، مطالعه واژگان است؛ چرا که در سنت زبان‌شناسی، نقش مقوله‌سازی واژگان در مقایسه با نقش مقوله‌سازی سازه‌های دستوری توجه بیشتری را به خود جلب کرده است. دوم آنکه، نقش مقوله‌سازی واحدهای زبانی به طور نظام‌مند از سه جنبه مورد مطالعه قرار می‌گیرد: یکی ساختار درونی مقولات به طور منفک، دیگری ساختارهای مفهومی بزرگتر که چند مقوله را با هم ترکیب و مدل‌های ذهنی منسجم ایجاد می‌کند؛ و بالاخره سوم، رابطه میان صورت و معناست.

اصولاً، ساختار درونی مقوله‌ها اصولاً در نظریه‌گونه نخست (prototype) مورد مطالعه قرار می‌گیرد. ساختارهای تصویری بزرگتر که مقولات خاصی را با هم ترکیب می‌کنند، از زوایای مختلف بررسی شده است؛ مثلاً، تحقیق درباره استعاره که در معنا‌شناسی شناختی بسیار اهمیت دارد. هنگامی که این ساختارهای تصویری بزرگتر به لحاظ ارتباطشان با محیط فرهنگی خاص خود مورد مطالعه قرار می‌گیرند، دامنه تحقیق به حوزه مدل‌های فرهنگی کشیده می‌شود. رابطه میان صورت زبانی و معنای زبانی نیز تحت عنوان کلی انگیزش (motivation) و به طور خاص در تصویرگونگی (iconicity) نمایان است.

تیرگین شناخت (cognition) را این‌گونه تعریف می‌کند: «پدیده‌ای که از کدبندی اطلاعات (encoding) و به کارگیری آن به وسیله سیستم عصبی مرکزی به دست می‌آید». وی علوم شناختی را نیز چنین تعریف می‌کند: «مطالعه نظری و تجربی سازوکارهای کدبندی، ذخیره و به کارگیری اطلاعات در سیستم‌های طبیعی و مصنوعی که باید به شیوه‌ای منسجم کارکردهای ادراکی، استدلالی و تولیدی را بر عهده گیرند».

بنابراین زبان‌شناسی شناختی، به مطالعه زبان در نقش شناختی آن می‌پردازد که این نقش مهم همانا ارتباط ساختارهای اطلاعاتی انسان با جهان خارج است. در زبان‌شناسی شناختی، تعامل با جهان به وسیله ساختارهای اطلاعاتی ذهن صورت می‌گیرد و در این میان بر زبان طبیعی به عنوان وسیله‌ای برای سازماندهی، پردازش و انتقال اطلاعات تأکید می‌شود. بنابراین، در رویکرد زبان‌شناسی شناختی، به زبان به عنوان مخزنی از دانش بشر در مورد جهان خارج و مجموعه‌ای نظام‌مند از مقولات معنا دار که ما را در رویارویی با تجربیات نوین و ذخیره اطلاعات در مورد تجربیات پیشین یاری می‌رساند، نگرسته می‌شود.

از این تعریف کلی، سه ویژگی بنیادین را می‌توان برای زبان‌شناسی شناختی بر شمرد (گیررتس، ۱۹۹۵):

۱- اولویت دادن به معنا‌شناسی در تجزیه و تحلیل زبانی

در اولویت قرار داشتن معنا‌شناسی در تجزیه و تحلیل زبانی مستقیماً از رویکرد شناختی به زبان نتیجه می‌شود. اگر نقش اساسی زبان مقوله‌بندی است - که این خود یکی از ادعاهای مهم زبان‌شناسی شناختی است - پس معنا باید نخستین پدیده زبانی باشد که مورد توجه قرار می‌گیرد.

۲- دایره معارفی بودن معنای زبانی

دایره معارفی بودن معنای زبانی، به نقش مقوله‌ای (categorical) زبان بر می‌گردد. اگر زبان نظامی برای مقوله‌بندی جهان است، نیازی نیست که یک سطح معنایی ساختاری در نظر بگیریم که متفاوت از سطحی باشد که در آن دانش ما از جهان خارج در تداعی (association) با صورت زبانی قرار دارد.



تلاش می‌شود تا رویکردهای مختلف به استعاره مورد تجزیه و تحلیل قرار گیرد.

زبان‌شناسی شناختی، معناشناسی شناختی و ارتباط آن با زبان‌شناسی زایشی

زبان‌شناسی شناختی به عنوان یک مکتب جدید، به لحاظ اصول و مفروضات اولیه با زبان‌شناسی زایشی تفاوت‌هایی دارد. زبان‌شناسی زایشی میان توانش و کنش تمایز قائل است و توجه خود را عمدتاً بر توانش؛ یعنی بازنمایی درونی (internal representation) متمرکز می‌کند؛ قواعدی که جملات دستوری ایده‌آل را برای گوینده و شنونده تولید می‌کنند. زبان‌شناسان زایشی به استعاره به عنوان یک ساخت انحرافی و نابهنجار (parasitic) در مقایسه با زبان معمولی می‌نگرند و معتقدند که استعاره را نمی‌توان به صورت عقلانی و نظام‌مند مورد مطالعه قرار داد (یو، ۱۹۹۸). در مقابل، زبان‌شناسی شناختی توجه خاصی به استعاره قائل دارد.

معناشناسی شناختی، بخشی از زبان‌شناسی شناختی محسوب می‌شود که بر مدل‌ها و ساز و کارهای شناختی که ورای فعالیت‌های زبان ما قرار دارد - و آنها را ممکن می‌سازند - تأکید می‌کند. در معناشناسی شناختی فرض آن است که عملکردهای عالی شناختی ما که معنا و استدلال (reasoning) را ممکن می‌سازند، در واقع امتداد فعالیت‌های حواس ما و غیر قابل تفکیک از آنها می‌باشند.

گسترش مطالعات حوزه معناشناسی شناختی در ۲۵ سال گذشته، دستاوردهای بسیاری به همراه داشته است. در این رویکرد نقش زبان ایجاد انطباق (construal) و همپوشانی (mapping) میان حوزه‌های مختلف ذهن است. در این میان تحقیقاتی نیز شده است که بر نقش مهمی که همپوشانی استعاری (metaphoric mapping) در معناشناسی بر عهده دارد، تأکید می‌کنند.

استعاره در زبان‌شناسی شناختی

زبان‌شناسان شناختی معتقدند استعاره اساساً پدیده‌ای شناختی است - و نه صرفاً زبانی - و آنچه در زبان ظاهر می‌شود، تنها نمود آن پدیده شناختی محسوب می‌شود، اما این عقیده با آنچه پیش از این از استعاره استنباط می‌شده است، تعارض دارد. در این بخش

الف) نظریه‌های کلاسیک در مورد استعاره

۱- نظریه مقایسه‌ای (Comparison Theory)

۲- نظریه تعاملی (Interaction Theory)

۳- نظریه کنش‌گفتار (Speech Act Theory)

در ادامه به ارائه شرح کوتاهی از هر یک از این سه نظریه خواهیم پرداخت.

۱- نظریه مقایسه‌ای

تقریباً هر مطالعه جدی در مورد استعاره با آثار ارسطو آغاز می‌شود (ارتونی، ۱۹۷۹). ارسطو رابطه کلی استعاره با زبان و هدف آن را در امر ارتباط مورد بررسی قرار داد. نظر وی در مورد استعاره که عمدتاً در کتب بوطیقا (Poetics) و ریطوریکا (Rhetoric) آمده است، تحت عنوان نظریه مقایسه‌ای بررسی می‌شود.

ارسطو معتقد بود که استعاره نوعی مقایسه تلویحی (implicit comparison) است که بر اصل قیاس (analogy) استوار است. به نظر او، کاربرد استعاره اساساً امری تزئینی است. به عبارت دیگر استعاره لازم و ضروری نیست، بلکه صرفاً زیباست.

جالبترین صورت نظریه مقایسه‌ای، نظریه تشبیه است. بر طبق گفته ارسطو، استعاره یک تشبیه خلاصه شده است. به عنوان مثال، جمله «من شمع خلوت سحرم» صورت خلاصه شده «من مانند شمع سحرم» می‌باشد. نظریه تشبیه را گاه نظریه اختصار (abbreviation) و یا نظریه جایگزینی (substitution) نیز می‌نامند.

۲- نظریه تعاملی

بر طبق این نظریه، استعاره متضمن برقراری تعامل میان یک عنصر لفظی (literal) و یک عامل استعاری در جمله است. بنابراین، استعاره معمولاً دو بخش دارد. ماکس بلاک (۱۹۷۹) عنصر لفظی را «چارچوب» (frame) و عنصر استعاری را «کانون» (focus) می‌نامد. وی معتقد است در بیان استعاری، مجموعه‌ای از تلویحات مرتبط با هم (associated implications) که از عنصر استعاری قابل پیش‌بینی است، به عنصر لفظی بازتابانده می‌شود.



۳- نظریه کنش‌گفتار

نظریه کنش‌گفتار، رویکردی به استعاره است که ایراداتی را که به دو نظریه قبل وارد آمده بود لحاظ کرده است و از این جهت پخته‌تر از آن دو می‌باشد. دو نظریه مقایسه‌ای و تعاملی، استعاره را بدون آنکه آن را در چارچوب یک نظریه کلان در مورد زبان و ارتباطات قرار دهند، مطالعه می‌کردند، ولی نظریه کنش‌گفتار چنین نیست.

گرایش (۱۹۸۹) میان معنای موقعیتی پاره گفتار (utterance occasion meaning) - معنایی که پاره گفتار در یک موقعیت کاربردی خاص ایفاد می‌کند - و معنای بدون زمان پاره گفتار (timeless meaning) - معنایی که پاره گفتار بر اساس کاربرد معمول خود و فارغ از زمان و کاربرد خاص دارد - تمایز قابل می‌شود. معنای دوم را می‌توان معنای لفظی و رایج پاره گفتار دانست. در استعاره گوینده و یا نویسنده در پی آن است که مخاطب معنای موقعیتی پاره گفتار را از طریق فهم معنای بدون زمان آن دریابد. این امر چگونه روی می‌دهد؟

گرایش اشاره می‌کند که مکالمه معمولی از طریق اصل همکاری (cooperative principle) هدایت می‌شود. این اصل می‌گوید: «سهم خود را در مکالمه، درست و دقیق ادا کنید». این اصل در خرده اصل‌های محاوره‌ای (conversational maxims) جاری است. به عنوان مثال، آنچه شخص بیان می‌کند باید حقیقت داشته، مستند باشد و حاوی همانقدر بار اطلاعاتی باشد که مخاطب نیاز دارد - نه کمتر و نه بیشتر - و نیز اطلاعات ارائه شده باید با موضوع بحث مرتبط باشد.

خرده اصل‌های بالا در ارتباط با محتوای پیام هستند. از سوی دیگر، خرده اصل‌هایی وجود دارند که بر چگونگی ارائه پیام دلالت می‌کنند؛ پیام باید واضح، مختصر و با رعایت نظم در کلام ارائه شود. البته موارد فوق همواره رعایت نمی‌شوند. مثلاً، گاه شخص عمداً دروغ می‌گوید و یا بدون غرض اشتباه می‌کند. از سوی دیگر گاه خرده اصل‌ها عمداً و برای نیل به یک هدف خاص نقض می‌شوند. به عنوان مثال، یک راه برای بیان ناراحتی و یا ناامیدی از دیگران این است که بگوییم «عجب دوست خوبی هستی!» در چنین مواردی از طعنه و کنایه، گوینده عمداً از اصل

صداقت تخطی و به این وسیله دریافت مکالمه عکس آنچه را که قصد دارد بیان کرده است.

تبیین استعاره و دیگر آرایه‌های کلام نیز بر همین چارچوب استوار است. اگر کسی جمله «من شمع خلوت سحرم» را دریافت و شرایط کاملاً عادی و معمولی ادا کند، طبیعی است که مخاطب حکم کند وی از اصل صداقت تخطی کرده است و در این صورت از خود می‌پرسد: «پس گوینده چه منظوری می‌تواند داشته باشد؟»

راهبرد مخاطب در مورد استعاره مانند هر مورد دیگر در فهم زبانی، دستیابی به معادله شناختی از طریق پذیرش قضایایی است که موقعیت حاضر را به بهترین وجه تعبیر می‌کند.

به عنوان نمونه، در مثال بالا عاقلانه است که مخاطب گمان کند گوینده می‌خواهد نظر وی را به برخی ویژگی‌های شمع نظیر فنا شدن و سوختن جلب کند و سپس این ویژگی‌ها را به خود نسبت دهد.

بنابراین در نظریه کنش‌گفتار، درک و تفسیر استعاره دریافت کلی متن انجام می‌شود.

ب) نظریه معاصر استعاره

از نظر معناشناسان شناختی، استعاره به هر گونه فهم و بیان مفاهیم انتزاعی در قالب مفاهیم ملموس‌تر اطلاق می‌شود - «اساس استعاره، درک و تجربه یک چیز بر اساس چیز دیگر است» (لیکاف و جانسون، ۱۹۸۰). این رویکرد به استعاره پاسخی است به این پرسش که «ما چگونه حوزه‌های انتزاعی مانند عشق، عدالت، زمان و یا ایده‌ها را بازنمایی و یا در مورد آنها فکر می‌کنیم؟»

لیکاف و جانسون (۱۹۸۰) ادعا می‌کنند که نظام تصویری ذهن انسان بر پایه مجموعه کوچکی از مفاهیم تجربی شکل گرفته است؛ مفاهیمی که مستقیماً از تجربه ما ناشی می‌شوند و به خودی خود - و نه در ارتباط با حوزه‌های تصویری دیگر - تعریف می‌شوند.

مفاهیم تجربی مورد نظر شامل مجموعه‌ای از روابط مکانی پایه‌ای (نظری بالا/پایین، جلو/عقب)، مجموعه‌ای مفاهیم هستی‌شناختی فیزیکی (مانند موجود، ظرف و غیره) و مجموعه‌ای از تجربیات و یا فعالیت‌های اساسی (مانند خوردن، حرکت کردن و غیره) است. بر طبق این رویکرد، دیگر تجربیات ما که مستقیماً از تجربیات فیزیکی ناشی نمی‌شوند، طبیعتاً باید استعاری باشند. لیکاف



- شکستش دادم!

- زدی به هدف!

در واقع ما طرف مباحثه را مانند یک دشمن می‌بینیم، به مواضع او حمله می‌کنیم و از مواضع خود دفاع می‌کنیم و در نهایت مباحثه را می‌بریم یا می‌بازیم.

ملاحظه می‌شود که از واژگان و عبارات حوزه ملموس‌تر «جنگ» برای صحبت در مورد مفهوم انتزاعی «مباحثه» صحبت می‌شود. از سوی دیگر استعاره صرفاً در کلماتی که استفاده می‌کنیم نیست، بلکه در مفاهیم نهفته است.

جمع‌بندی

به این ترتیب لیکاف و جانسون در نظریه خود که آن را نظریه معاصر استعاره نامیده‌اند، نشان می‌دهند که استعاره امری اساساً تزئینی و یا مخصوص زبان ادبی نیست - و حتی مخصوص زبان نیست - بلکه در اندیشه و عمل هر روز ما ساری و جاری است. به نظر لیکاف و جانسون نظام تصویری ذهن بشر - که اندیشه و عمل ما بر پایه آن قرار دارد - در ذات خود استعاره‌ای است. از منظر این دو نظریه‌پرداز، استعاره ابزاری است برای مفهوم سازی یک تجربه انتزاعی بر اساس تجربه‌ای ملموس‌تر. بنابراین، هر استعاره‌ای دو وجه دارد: یک مبدأ و یک مقصد. برای مثال، در جمله «علی آدم سردی است» و یا جمله «او از ما به گرمی استقبال کرد» مشاهده می‌شود که حوزه مبدأ استعاره حس لامسه (سرما و گرما) و حوزه مقصد تجربه انتزاعی صمیمیت است.

به اعتقاد لیکاف و جانسون، با استفاده از استعاره نه تنها می‌توان در مورد پدیده‌ها سخن گفت بلکه با کمک آن می‌توان در مورد آنها اندیشید. در واقع استعاره باز نمود ادعایی است که به عنوان یکی از اصول اساسی در زبان‌شناسی شناختی مطرح می‌باشد و بر اساس آن زبان و تفکر با یکدیگر در هم تنیده شده‌اند.

همچنین پیشنهاد می‌کند که این تصورات استعاری و یا انتزاعی از طریق الگوبرداری استعاری (metaphoric mapping) از یک مجموعه کوچک از مفاهیم تجربی و اساسی ذهن ما ساختار دهی و درک می‌شوند.

به عنوان شاهی بر این مدعا، لیکاف و همکارانش به این نکته اشاره کرده‌اند که معمولاً برای صحبت کردن در مورد حوزه‌های انتزاعی، از استعاره استفاده می‌شود و در اکثر این استعاره‌ها، از زبان و عبارات حوزه ملموس‌تر برای صحبت در مورد حوزه انتزاعی‌تر استفاده می‌شود و این استعاره‌ها غالباً نوعی الگو برداری مبدأ - مقصد ارائه می‌دهند. به این ترتیب به نظر می‌رسد نوعی رابطه استعاری نظام‌مند میان دو حوزه انتزاعی و ملموس وجود داشته باشد.

ادعای اصلی این رویکرد آن است که استعاره - بر خلاف نظر ارسطو - امری صرفاً زبانی و در حد واژگان نیست، بلکه فرایندهای تفکر انسان اساساً استعاری می‌باشند؛ یعنی نظام تصویری ذهن انسان اساساً بر مبنای استعاره شکل گرفته و تعریف شده است و استعاره به عنوان یک بیان زبانی دقیقاً به این دلیل میسر می‌شود که در اصل، ریشه در نظام تصویری ذهن انسان دارد. از آنجا که بیان استعاری در زبان به نحوی نظام‌مند به تصورات استعاری موجود در ذهن بستگی دارند، بنابراین از بیان استعاری می‌توان برای درک چستی مفاهیم استعاری و نیز فهم طبیعت استعاری فعالیت‌های انسان استفاده کرد.

برای آنکه بدانیم منظور از اینکه یک تصور، استعاری است و یا اینکه این تصور استعاری، فعالیت‌های روزمره ما را شکل می‌دهد، چیست، نگاهی به مفهوم مباحثه (argument) و استعاره تصویری «مباحثه جنگ است» می‌اندازیم. این استعاره در عبارات و اصطلاحات زیادی در زبان روزمره ما منعکس می‌شود.

- ادعاهای او غیر قابل دفاع است.

منابع



Geeraerts, D. (1995). *Cognitive linguistics: Handbook of pragmatics*. Amsterdam: J. Benjamin Pub. Co.

Lakoff, G., & Johnson, M. (1980). *Metaphors we live by*. Chicago: Chicago University Press.

Lappin, S. (1996). *Contemporary semantic theory*. Blackwell Publishers Inc.

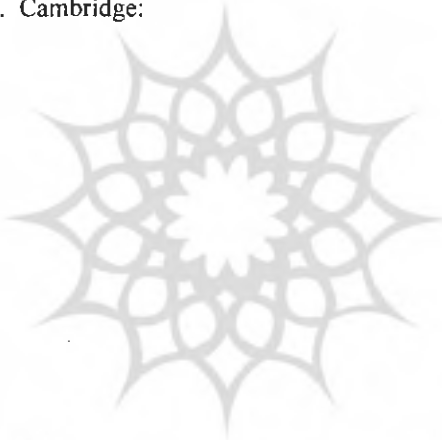
Lee, D. (2001). *Cognitive linguistics: An Introduction*. Oxford: Oxford University Press.

Ortony, A. (1979). *Metaphor & thought*. Cambridge: Cambridge University Press.

Taylor, J.R. (1995). *Linguistic categorization, prototypes in linguistic theory* (second ed.) Oxford: Oxford University Press.

Tiberghien, G. (1989). *Advances in cognitive science: Theory and applications*. Chichester (Ed.), UK: Horwood & Wiley.

Yu, N. (1998). *The contemporary theory of metaphor: A perspective from Chinese*. Amsterdam: J. Benjamins Pub. Co.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
رتال جامع علوم انسانی